کارگاه زندگی

استاد مرمت و معماری از خویشتن می‌گوید

## نگاه متفاوت به جهان

چرایی تفاوت دیدگاه دکتر محمدمنصور فلامکی فقط برای اندوختن دانش معماری نبود. دلیلش این بود که در زمینه معماری برای ما کسی بخشی باز نکرده بود که هم بر پایه‌های علمی استوار باشد و نتایج قابل تعمیمی داشته باشد. زبان ایتالیایی بسیار دلنشین است و دوست داشتنی، زبانم را تقویت کردم و به مدرسه معماری ونیز رفتم که بهترین معلم‌های معماری ایتالیا و اروپای جنوبی و مرکزی را داشت که کلاس‌ها، ۴ نفر نهایت ۴۰ دانشجو می‌پذیرفتند. به همین خاطر ونیز رفتم در یک کلاس مثل میلان یا رم. به‌جای آن ۲۵۰تا دانشجو حضور داشتند که کلاس‌هاشان دیگر درس و تدریس نبود بلکه فقط سخنرانی بود. برای دریافت سخن معلم‌ها روی پروژه‌ها گفت‌وگو و بحث می‌کردیم که من به معلم امان نمی‌دادم برای این که بتوانم با معلم دیالوگ کنم و با توجه به طیف گسترده واژگانی که به کار می‌برد من به کمال آن واژگان را نمی‌دانستم و به همین خاطر خیلی کوشش کردم زیرا گفت‌وگو با معلم درباره سوژه‌ای که معلم ۴۰ و ۵۰ سال سابقه پژوهش و کار اجرایی و طراحی و... دارد کار ساده‌ای نیست. و البته من هم تلاش می‌کردم...

کیوآرکد را اسکن کنید

کتاب‌خانه منزل استاد

در گفت‌وگو با دکتر محمدمنصور فلامکی، چهره ماندگار معماری بررسی شد

# ساخت‌وسازهای بی‌فرهنگ

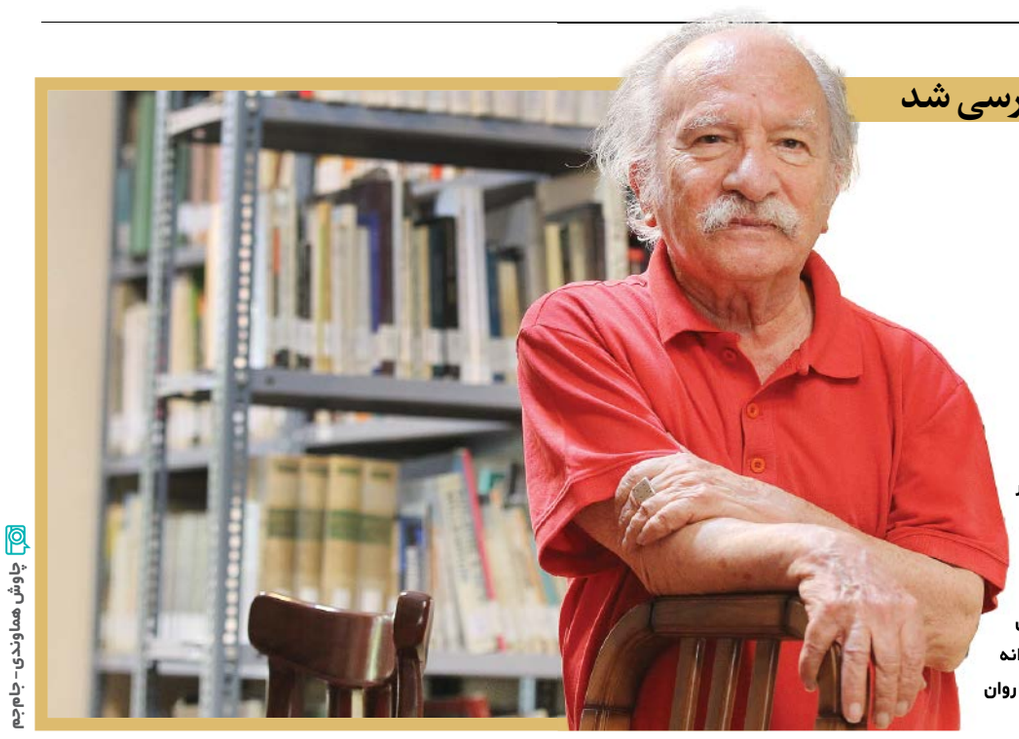

چاوش همااوندی- جام‌جم

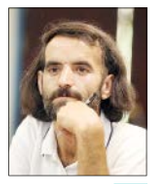

علی مظاهری
روزنامه‌نگار

**دکتر محمدمنصور فلامکی، چهره ماندگار معماری است که نگاهی به کتاب‌ها، آثار و کوشش‌ها و کارهایش کلاه از سر بیننده می‌اندازد. استاد محمدرضا اصلانی، نظریه‌پرداز و پژوهشگر برجسته درباره او چنین نوشته است: «کاروبار زندگیش اشتیاق و جوششی گاه شگفت‌آور بود که جوانی را به حکیمی و فرزانگی وصل می‌کرد. فلامکی یک‌تنه نوشت و گفت و کاوید و وصل کرد. معماری را به موسیقی به نقاشی به ادبیات روایی به ادبیات حکمی و چنان این بار سنگین را یک‌تنه به پیش برد که همگان گفتند سنگین است. ادبیات سنگین معماری». استاد، بزرگ‌شده محله قدیمی عودلاجان تهران است. این هنرمند فرهیخته و معمار خلاق در موسسه فرهنگی فضا پذیرای ما شد. چه دوستانه و مهرانه و فروتنانه! در فراز پایانی گفت‌وگو بودیم که همسر ایتالیایی‌شان برای پیاده‌روی به استاد پیوست. ایشان فارسی را روان و شیوا سخن می‌گوید که نشان دهنده مهر عمیقش به استاد و به فرهنگ و منش شکوهمند ایرانی ایشان است.**

**؟ در بناهای کوچک شهری امروز چگونه می‌توان از عناصر معماری ایرانی مانند حوض و... بهره برد؟ یادمان نرفته که دوره‌ای نمای رومی بسیار فراگیر شده بود. ساختاری بیگانه با داشته‌های معمارانه ما.**

خانه‌هایی که تقریبا تا حدود شصت هفتاد سال پیش برای تک‌خانواده‌ها می‌ساختیم چنین ساختاری داشت: نخست، راس خانواده بود که فرزند یا نوه یا عروس یا دامادش را به خانه می‌آورد. یعنی خانه یک مجموعه بود که طعم خانواده می‌داد. خانواده در سنت‌های ما پدر، پسر و نوه یا پدرومادر، دختر و نوه به شمار می‌آمد که همه تلاش می‌کردند دور هم زندگی کنند، ضمن این‌که این رابطه را تا اندازه‌ای با همسایه‌ها داشتند. شما خانه‌ای می‌ساختید که اگر دو یا سه طبقه بود فقط ویژه خانوار شما بود کسی دیگر مداخله نمی‌کرد یعنی اگر مثلا بهارخواب داشتیم، مال خود خانواده بود. این مجموعه‌ای بود که خودش را در سطح زمین می‌گسترند و روی سطح زمین، خانه را تعریف می‌کرد. این سنت البته فقط مال مانبود بسیاری از کشورهای دیگر که اقلیم‌شان مانند ما چهارفصل مجزا داشت و گرما و سرما هر دو متمایز بود و این دو پدیده برای زیستن در خانه در نظر گرفته می‌شد این چنین بودند.

این اتفاق اگر بگوییم مقبول بوده دیگر وجود ندارد. یعنی خانه همین امروز به فضایی گفته می‌شود که یک در ورودی دارد با یک فضای نشیمن، خواب، ناهارخوری و حتی یک انبار و این البته دیگر هیچ رابطه‌ای با فضای باز با خورشید با سطح آب و درخت ندارد. اگر اشتباه نکنم از حدود شصت سال پیش این ساختار با حجم کم آرام آرام ساخته شد. بعد زمانی که ساخت‌وسازها دولتی شد، معماران ایرانی هم کار چندانی روی طرح‌ها نمی‌کردند. طرح‌ها به صورت حجم‌هایی شد که خانه را پرشمار در خودشان می‌گرفتند و منحصرا در این طرح‌ها از حیاط برای خانواده خبری نبود و برای بازی بچه‌ها فضای باز اگر بود فضایی مشترک بود بین مثلا ۵۰خانوار این سو و ۵۰خانوار آن سو؛ مجموعه اکباتان مهم‌ترین وجه تمثیل این قضیه است. و این هم دست بخش خصوصی نبود کار بخش دولتی بود که چنین کاری را در واقع آغاز کرد و این‌گونه سکونتی را در ایران گسترش داد و بعد به شهرهای دیگر رفت و....

این گونه خانه از فضای زندگی برای نوزاد تا نوجوان خودش را بی‌نیاز تصور می‌کند، در حالی که مثل خانه‌های سنتی ما از داشتن فضای باز و نیمه‌باز و فضای مورد نیاز کودک و نوجوان بی نیاز نیست و این بعد بیرونی قضیه است. اصل، مقوله اقتصادی است و حداکثر استفاده از سطح زمین از دیدگاه صرفا مادی و اقتصادی برای حداکثر متمرکزکردن خانواده‌ها و خانه‌ها در یکجا با از میان بردن فضای نیمه‌باز و فضای باز در مقیاس خانواده.

شما آن فضاهای سنتی را دیگر ندارید، روی بام بلند این خانه‌ها نمی‌خوابید، اگر آدم‌ها در این خانه‌های جدید دور هم جمع شوند، برای زندگی و دورهمی نیست، اتفاقی است. معمولا حق ندارند مثلا روی پشت‌بام بروند جایی برای نه آب، نه گل و نه درخت نیست. (حتی چشم‌اندازش) فضای بین بلوک‌های بزرگ ساختمانی هم به‌عنوان فضای خدماتی درنظر گرفته می‌شود. این‌گونه خانه اصلا مال ما نیست و مربوط به اروپایی‌هایی است که از جنگ اول به‌ویژه جنگ دوم به این‌سو به‌دلیل هزینه‌ها و احساس عدم نیاز مبرم به این‌که بچه کوچک و همسال و جوانان حتما با خانواده خودشان زندگی کنند و با دیگران همجوار باشند، آرام‌آرام قیدش را زدند البته به‌دلایل اقتصادی و اقتصاد شهری (این دو در توازی با همدیگرند). بنابراین بلافاصله این خانه‌ها پس از جنگ اول رایج شدند و در کشورها و شهرهایی هم که درگیر جنگ نشدند به‌دلیل ارزانی‌شان، مدیران شهری چنین خانه‌هایی را رایج کردند. حالا خود شما بسنجید شهرهای جدید چه جور به دنیا آمدند و رشد کردند و به ایران که رسیدند چه بلایی سرما آمد.

**عدم مداخله معماری در اندیشه‌پردازی در زمینه سکونت با تقصیر حکومت‌ها از یک‌سو و از سوی دیگر به دلیل عدم اندیشه‌های فعال و علمی نظری خلاق خود معمار همگرا شدند و یک مرتبه «اکباتان»ها سربرآوردند**

**؟ به هرحال معماری ایرانی اواخر قجر با کمال خاصی مثل مسجد سپهسالار قابل تماشا بود اما در عصر پهلوی با معماری غربی به شکلی خلاقه و مناسب ترکیب و تلفیق نشد یا معماری غربی عینا کپی شد یا... اصلا گونه‌ای آشفتگی و نابسامانی در نگاه ما به مدرنیته غرب به‌ویژه در حوزه معماری احساس می‌شود، این نظرگاه تا چه اندازه پذیرفتنی است؟**

اجازه بدهید به فراز پیشین برگردیم. در کنار دولت مرکزی که کار خودش را می‌کند یعنی می‌خواهد با مقدار معینی سرمایه و زمین، بیشترین شمار آدم‌ها را صاحب مسکن کند و این کار همه دولت‌ها به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی است. قضیه این بود که دولت دلیلی نداشت برود به ارزش‌هایی بها بدهد و همچنان به آنها فضا و جای زندگی بدهد زیرا که این ارزش‌ها داشتند خودشان را به کنار می‌بردند نه که طبیعتا از میان بروند. چون قشری که سر کار آمد هم حکومت را به‌دست گرفت، هم ادارات دولتی را سامان داد و این ادارات که مهم‌ترین‌شان همان چهار ساختمان (هنوز برپا) در خیابان ناصرخسرو است، همزمان تبدیل به فضای اداری شدند که در آنجا هر مراجعه‌کننده‌ای کاری انجام می‌داد و پیگیر امری بود و الزاما کسانی هم بودند که از شهرستان‌ها می‌آمدند و برعکس برای پیگیری کار. مردمی که این دوره عادت کردند در مجموعه خانه‌هایی بزیند بدون حیاط مرکزی و باغچه و درخت و بدون داشتن جایی برای فرزندان که زیر نظر مادر یا خواهر بزرگ‌تر یا... بازی کنند. اینها حذف شدند.

این همه همزمان شد با قضیه بسیار مهمی که من نباید بگویم ولی موظف به یادآوری‌ام؛ این‌که معماران ما که مقدار معینی در دانشکده هنرهای زیبا رشد کرده‌اند و البته درس معینی درباره سکونت و فضای سکونتی و فرهنگ سکونت در روستا و شهرهای کوچک تا متوسط و بزرگ نداشتند و آمادگی مطالعه‌اش را هم نداشتند، چون کارفرما از آنها چیزی فوری می‌خواست و این فوریت پاسخ به کارفرما مراسمی بود که دولت آن را باب کرد و معماران هم استقبال کردند از این‌که خانه‌هایی با مشخصه‌های از پیش تعریف شده ارائه دهند بدون این‌که به معماران فرصت داده شود بروند خانه‌ها را از نو طراحی کنند و فضای باز و فضای نیمه‌سرپوشیده و فضای سرپوشیده را در این معادله مقبول قرار بدهند؛ پس کاری را می‌کردند که دولت از آنها می‌خواست یا کارفرماهای سرمایه‌دار که ساختمان‌هایی را با تراکم بالا می‌ساختند و می‌فروختند.

اینها از نادان بودن و آمادگی نداشتن معماران فارغ‌التحصیل جوان استفاده کردند و اینها را بدون این‌که خود معماران دارای سندیکا و ریشه علمی باشند، فضا داشته باشند تا درباره طرح‌هاشان بحث کنند و بعد آن طرح‌ها را به اجرا بگذارند؛ چنین فضایی نبود و هنوز هم نیست. پس معماران ما به‌دلیل خواست دولت مرکزی و مدیریت شهری با آن‌گونه سفارش؛ چون از ایشان خواسته شده معماران هم آن‌گونه خانه‌هایی ساختند که عرض شد.

آپارتمان‌سازی که رخ کرده‌بود به کمک ساختمان مدرن آمد با سرمایه‌گذاری مستقیم از طرف حکومت‌ها چیز دیگری با عنوان شهرسازی روز شد (و نه شهرسازی مدرن زیرا شهرسازی مدرن معنای دیگری دارد).

عدم مداخله معماری در اندیشه‌پردازی در زمینه سکونت با تقصیر حکومت‌ها از یکسو و از سوی دیگر به دلیل عدم اندیشه‌های فعال و علمی نظری خلاق خود معمار همگرا شدند و یک مرتبه «اکباتان»ها سربرآوردند. در حالی که خانه جوری دیگر است. این خانه‌های جدید از آن خانه‌های سنتی با مجموعه نسل‌ها در کنار هم به خانه‌هایی گذر کردند. همان خانه‌های سنتی که از بام همدیگر استفاده می‌کردند ولی این بام، حیاط نبود اصلا چیز دیگری بود، همچنین خانه‌هایی بودند که در کتاب‌هایی گزارشش را تقدیم کرده‌ام که حیاط مرکزی داشتند و معمولا چهار تا پنج طبقه بیشتر نبودند. دورادور حیاط مرکزی بالکنی بود که دور می‌زد و به خانه‌ها بالکن می‌داد و بالکن به طرف خارج نسبتا گسترده بود که آنجا گلدان می‌گذاشتند یا از آنجا به بچه‌ها نظارت داشتند. این دوران را ما سپری نکردیم و ندیدیم. بلافاصله از خانه‌های قدیمی دارای حیاط، حوض، باغچه و... (پرتاب شدیم) به خانه‌های آپارتمانی که حتی فضای نیمه‌باز نداشتند و اگر تراس و بالکنی داشتند فقط می‌توانستی آنجا گلدان بگذاری ولی بچه‌ها که نمی‌توانستند با گلدان بازی کنند.

**؟ در معماری سنتی از داشته‌های محیط طبیعی پیرامون، از مواد محلی دسترس و... استفاده می‌شود. در صورت ضرورت بازسازی و تعمیر یا گزند حوادث مانند سیل (حوادث اخیر) با کمترین هزینه و بالاترین سرعت بازسازی انجام می‌شد. این سازه‌های سنتی همچنین بیشترین هماهنگی را با روحیه مردم و طبیعت و... داشت. آیا می‌شود در شهرسازی جدید و معماری فعلی از چنان داشته‌ها و تجربه‌هایی دوباره بهره برد؟**

این قضیه، دشواری‌هایی همراه خودش دارد. شهرهای بزرگ و پرجمعیت که از ساختمان بلند استفاده می‌کنند، این چنین دگرگونی‌هایی در سکونت و زندگی کردن بار اقتصادی سنگین دارد. خانواده‌های شهرنشین ما به‌سختی می‌توانند بچه‌های خودشان را در خانه خودشان سکنا بدهند... کنار حوض و باغچه نمی‌توانند و امکانش را ندارند و اگر داشته‌باشند در یک ساختمان بیش از ۲۵خانواده با هم یک فضای نسبتا کوچک دارند که ممکن است در مجموع همه با هم یک استخر هم داشته‌باشند اما پدر و مادرها که اجازه نمی‌دهند بچه‌هایشان هروقت بخواهند استخر بروند.

...اگر درخت هم هست معمولا حفاظت شده یا مشاء و مربوط به ۲۰ خانوار است که در آپارتمان می‌زیند. در زیست امروز، فرمول همانا به دست دادن و رواج آپارتمان به جای خانه است. خانه با آپارتمان فرق دارد. هرچه هم تلاش کنیم نامش را یک خانه متمایز(مثل کاشانه به پیشنهاد فرهنگستان) بگذاریم همچنان آپارتمان است. از نامش پیداست که فضایی گسسته جدا برکنار از بافت مسکونی و زندگی همگانی و زیستن است، آدم را مجزا و برکنار می‌کند. این مجزا زیستن (چیزی است که) ایرانی‌ها خواهی نخواهی گرفتارش شده‌اند برای این‌که شهرساز ما مسائلش را بلد نیست دریافت کند، درست رویش کار کند و به جایی مقبول برساند.

شهرساز مدرن ما همان کاری را می‌کند که شهرسازان مدرن اروپایی بعد از انقلاب صنعتی دوم به‌راحتی همه جا انجام دادند. همان تیپ خانه را می‌سازیم با تعداد طبقات بیشتر بدون حیاط برای بازی بچه‌ها و محوطه‌هایی مشاء برای چندین خانوار... جایی نبود که نیاز به حضور خانوار را تامین کند.

آپارتمان‌سازی بلند، بدون فضای باز در مقیاس خانواده‌ها دیگر مقبول همگان شده و پذیرفته‌اند که در خانه‌های بی‌حیاط و باغچه زندگی کنند. دیگر همگان پذیرفته‌اند که بی‌درخت زندگی کنند و قبول کرده‌اند به جای درخت، یک بوته کوچک در گلدان بکارند، اگر بالکن داشته‌باشند آن را در بالکن وگرنه کنار پنجره بگذارند. این که خانه نیست. فقط سکونتگاه است که به امر خوابیدن سپس بیداری می‌آید و بچه‌ها را فقط با سن کم نگه داشتن و نپذیرفتن مهمان و پذیرانشدن روابط خانوادگی بین خانوار و خویشاوندان و کسانی که تا شصت هفتاد سال پیش با همدیگر آمدوشد داشتند و...

فرض کنید یک خانواده تا ۶۰سال پیش می‌دانست اگر بچه را به خانه خویشاوند نزدیک ببرد، می‌تواند با بچه‌های آنها بازی کند یعنی تا آن بازه زمانی، آمدوشد در شهرها وجود داشت. خانه‌ها دارای حیاط بودند. آب در آنها بود. درخت داشتند، حوض و باغچه... منتها شروع به استفاده بد از زمین به دلیل‌های صرفا مالی (و نه فقط اقتصادی) سبب شد این خانه‌ها زمین‌های‌شان را بفروشند. خانه‌ها تخریب و تبدیل شوند به چند طبقه که جز یک بالکن کوچک دیگر فضای همگانی ندارد حتی بام قابل استفاده ندارد، زیرا هیچ‌کسی نمی‌تواند مخاطرات بام را قبول کند. بنابراین در بام‌ها همیشه بسته است و بالکن‌ها بسیار کوچک است که بچه نمی‌تواند بدود در حالی که بچه دوست دارد به گونه‌ای بدود که پدرمادر نتوانند به راحتی او را بگیرند. یعنی این که آلترناتیو یا بدیلی که به جای خانه‌های سنتی آمد، فضایی را به دست داد که با طریقه زندگی کردن سنتی و آداب و رسوم زندگانی همگانی ما هماهنگ نبود.

**؟ فضای مسکونی در معماری ایرانی اسلامی سرشار از توجه به مولفه‌هایی مانند آرامش خانواده، محارم همچنین حیا و ایمان و جدایی محرم و نامحرم (مانند اندرونی و بیرونی) و... است. در فضای جدید اما آن همه ویژگی‌های مثبت معماری را احیا و بازآفرینی نکرد حتی آن مولفه‌های کوچکی را که قابل انتقال بود معماران مستقل به‌راحتی از نظر انداختند. آیا تلفیقی مناسب از معماری غرب و خودی را در سازه‌ای مثال زدنی سراغ دارید؟**

تلاش‌هایی را البته برخی معماران ما حدود ۵۰تا۶۰سال پیش داشتند اما اینها چون با راه و روال زندگی اقتصادی که بار مالی داشت، نه فقط اقتصادی برخورد کرد، حتی اگر مقبول هم بودند فراگیرنشد. چون کسی که می‌خواست آنها را اجرا کند با یک وضع مالی سنگین روبه‌رو می‌شد.

خانه استاد ۲۹ فروردین ۹۸ در فهرست میراث ملی ثبت شد

برای خواندن گزارش کامل کیوآرکد را اسکن کنید

نگاه

## تهران دیگر کلانشهر نیست

تهران که امروز به آن کلانشهر می‌گوییم، سال‌هاست به ابرشهر تبدیل شده اما نه شناخت درستی از واژه کلانشهر در انگلیسی داریم نه در فارسی به‌درستی معنایش را تشریح کرده‌ایم.

نیویورک نخستین شهری بود که به‌دلیل افزایش جمعیت نمی‌توانست دیگر یک شهر یا مادرشهر باشد بلکه ابرشهر بود، یعنی به درجه‌ای از گستردگی و توان مالی، مدیریتی، اقتصادی و عرصه رسید که کاربرد کلمه کلانشهر کوچک پنداشتن آن به شمار می‌رفت. پس نیویورک اعلام کرد این شهری است که دیگر نمی‌توان جلوی رشدش را گرفت اما در کشور ما قدرت شهردار در حوزه مدیریتی کم از رئیس جمهوری نیست. به جای این که ما او را انتخاب کنیم یک سیستم او را برمی‌گزیند و پرورش می‌دهد.

تهران حدود ۲۵تا۳۰سال پیش از مرز ۱۳میلیون جمعیت گذشت و آرام‌آرام بخش‌های دیگر را زیر پوشش قرارداد و تبدیل به ابرشهر شد اما دانشمندان شهرساز ما چون سواد زیادی دارند و حوصله هم ندارند که آموزه‌ها و دانش خود را به دیگران منتقل کنند سراغ توضیح آن نرفتند و اگر کتابی هم در این باره نوشته شد تا با خواندنش افکار گسترش پیدا کند هیچ‌گاه این افکار گسترش یافته درمدیریت شهری به کارگرفته نشده و نمی‌شود.

به هر روی حق شهروندی یک ابزار کلیدی است به‌ویژه وقتی شهرها رو به ابرشهری حرکت می‌کنند.

در برخی کتاب‌های‌مان نوشته‌ایم چگونه از یک کلانشهر به ابرشهر گذر می‌کنیم و چیستی نقش شهروند و... اما در کشور ما چطور؟ حق ما به‌عنوان شهروند چیست و آیا می‌توانیم درباره‌اش سخن بگوییم؟ این حق چیزی نیست که بتوان احساسش کرد. همه ما باید با آن زندگی کنیم. همان‌گونه که برای خرید نان حق انتخاب داریم باید برای هر تغییری در محل سکونت‌مان حق انتخاب و اظهار نظر داشته باشیم.

تهران را حدود ۲۵سال پیش مدیریت شهری به پنج‌قسمت تقسیم کرد. هربخش به یک مهندس سپرده شد تا روی آن کارکند. اینها به جای هماهنگی، تبادل نظر و همفکری (هرکدام به راهی رفتند). پس از جابه‌جاشدن مدیریت شهری و وزارت مسکن و شهرسازی دیگر معلوم نیست در تهران چه خبر است. مثلا یک سیلاب می‌تواند به شهرهای ما آسیب جدی وارد کند. چه کسی مسئول این اتفاقات است؟ هیچ‌کس! نه شهرداری، نه مهندس مشاور و نه مدیران شهری. همه آنها مسئولند. وزارتخانه و شهرداری حق ندارند بدون مشورت با وزارت کشاورزی و وزارت صنایع و معادن راجع به سرنوشت یک محله در یک شهر تصمیم بگیرند.

سال‌ها پیش به مناسبتی همراه گروهی متخصص طراز اول کشور، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر یک طرح جامع برای محله جوادیه تهران تهیه کردیم. تصویبش در کمیسیون تخصصی شهرداری هشت سال طول کشید و در کمتر از یک هفته گم شد. در هیچ مملکتی طرح مصوب گم نمی‌شود در ایران اما چرا!

باید بدانند در ۹۰سال اخیر در شهرهای بزرگ دنیا چه اتفاقی افتاده و چگونه توانسته‌اند از گسترش بی‌رویه شهرها جلوگیری کنند و دولت‌ها چطور موفق شده‌اند مقرراتی را به اجرا بگذارند که اجازه ندهد یک شهر به کلانشهر و سپس به ابرشهر تبدیل شود. اینها موضوعات ندانسته‌ای نیست اما امروز کارهای مربوط به مدیریت، تدوین شهرها و کلانشهرها در ایران به کسانی واگذار می‌شود که متاسفانه فاصله‌شان با دانشگاه زیاد است.

در گذشته همراه گروهی از همکارانم تلاش‌های بسیاری برای تهیه پیش‌فرض‌هایی انجام دادیم که بر اساس آن دو کتاب «منشور مرمت معماری» و «نظریه‌ای بر منشور مرمت شهری» تهیه و تدوین شد اما پس از انتشارشان چه اتفاقی افتاد؟ چه کسی آنها را خوانده؟ مشکل این است که ما مطالعه نمی‌کنیم و از تجربه دیگر کشورها استفاده نمی‌بریم. در عوض اما در خرابکاری مستقل عمل می‌کنیم.

واقعیت این است که هنوز درباره چگونگی رسیدن یک شهر به کلانشهر و چیزی که پس از آن پیش روی کلانشهر است، صحبت نکرده‌ایم. به نظرمی‌رسد شمار زیادی از معماران و شهرسازان ما در خواب غفلت به سرمی‌برند و حواس‌شان نیست که چه اتفاقی اکنون در حال رخ دادن است. هنوز نیامده‌ایم روی شهرهای کلان نظر قاطع بدهیم و جرات کنیم آنها را در سطح جهانی ببینیم. هنوز می‌ترسیم این سخنان را بگوییم و اگر بگوییم، معلوم نیست مسئولان (افرادی که به جای مدیریت‌کردن شروع به نظریه‌پردازی روی شهرها می‌کنند) با ما چه خواهدکرد. این شهرسازانند که در همه کشورها به‌عنوان نظریه‌پرداز در حوزه شهرسازی رشد می‌کنند و از آنها درخواست می‌شود نظرات تدوین‌شده ارائه دهند. در کشورما اما قاعده متفاوت است. تلاش‌های فرهنگی ما هم برای آگاهی بیشتر مردم و مسئولان تا زمانی که این سخنان خوانده و به کارگرفته نشود، راه به جایی نخواهدبرد.

چکیده‌ای از مقاله «تهران دیگر کلانشهر نیست»
محمدمنصور فلامکی

برش

## سفارش به جوان‌هایی که خلاقانه به معماری می‌اندیشند

اینها عزیزانی هستند که در ایران کم‌شمار نیستند. تنها راهی که برای آنها مانده این است که در گروه‌های همفکر با اندیشه‌های یکدیگر مجهز بشوند و پیگیر آن فعالیت‌هایی شوند که شما و بنده نامش را کارهای سندیکایی می‌گذاریم. یعنی بروند از طریق توانمندی حرفه‌ای که فعلا آن را از دست داده‌اند، به دستش بیاورند و این توانمندی را مزید بر ابعاد فرهنگی و اجتماعی به وسط میدان بیاورند. اگر بخواهند چنین کاری بکنند باید به سه چهار وزارتخانه زورشان بچربد؛ البته نه زور مکانیکی، بلکه زور اندیشه‌پردازی که البته اگر بگذارند چنین اندیشه‌هایی در روزنامه‌ها و مجله‌ها منتشر شود و کتاب در این زمینه چاپ بکنیم که نمی‌کنیم. من نمی‌گویم الزاما نهضتی برپا خواهد شد، ولی به نیاز و به اندیشه در خانه زیستنِ خانواده، به عنوان یک فضای کامل کننده و فضاهای متمایز برای رده‌های سنی مختلف، پاسخگویی می‌شود. ما هنوز نمی‌دانیم با پیرمردان و بانوان سالخورده‌مان چه کنیم. این که بعدا بگوییم با دیگران زندگی کنند و در خانه، سرزندگی‌شان را حفظ کنند ولی آیا اگر بخواهند بیرون از خانه بروند، کجا باید بروند؟ در پارک محله، اینها را از یک ساعتی دیگر نمی‌پذیرند به ویژه که برای این افراد در پارک‌ها جای خاصی دیده نشده، باید یک گوشه زیر درختی بنشینند و پس از زمانی برخیزند و بروند. جایی در پارک‌ها به عنوان فضای سرپوشیده و نیمه‌سرپوشیده نداریم که بنشینند و تبادل نظر کنند. اصلا این را که چرا باید آدم‌ها تبادل نظر کنند، برویم از گروه تاثیرگذاران تا اطرافیان‌مان ... بپرسیم که چه می‌شود اگر چیزهای تازه ای از نهادهای تعریف‌شده‌ای بخواهند که مجبورند بار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را که به دوش‌شان گذاشته شده پاسخ بدهند.

این حاصل برنامه مدرن زندگی است که نه ایرانی است نه فرنگی؛ زیرا فرنگی هم این‌گونه نیست که (درباره این مسائل مهم زندگانی) صرفا مقوله‌های دارای بار اقتصادی با بهره‌وری مالی پیروز بشوند. آنجا به دلیل مقاومت‌هایی که شده و فشار گروه‌های متشکل مردمی که در دستگاه‌های اجرایی نفوذ و تاثیر دارند و سخن‌شان را به زور (منطق البته) به اجرا بردند، این امکاناتی را در اختیار بزرگسالان گذاشته‌اند و ما می‌توانیم ببینیم آنجا وجود دارد. همه چیز که آپارتمان‌سازی و برج‌سازی نیست. ما اینجا فضاهایی مثل مبلمان شهری نداریم اصلا... خیلی هنر کنیم پیاده‌رو هامان را هر سه ماه یک‌بار سوراخ نکنند یا برای کاری نکنند...